عکس: گروه زندگی

ما دنبال رکورد نبودیم

پای صحبت دو نفر از رکورددارانِ اهدای خون کشور که در مجموع نزدیک به ۳۰۰ بار خون اهدا کرده اند

یوسف حیدری

«خون» همواره مازاد و مابه ازای زندگی بوده و هست؛ و بیراهه نرفته‌ایم اگر جوشش شاهرگ حیاتی زندگی را مرهون کسانی بدانیم که با قطره قطره خون‌های خود، قوام بخش زندگی بوده‌اند. مردان و زنانی که البته نامی از آنها به میان نمی آید و شاید از این همین روست که جهانیان روزی را با نام «روز انتقال خون» در تقویم جهانی نشانده‌اند. روزی در پاسداشت «اهدای زندگی» و در بزرگداشت آن دسته از پاسداران گمنام زندگی که بهترین پاداش خود را نه نام و نه مادیات، که تنها در لبخند بیماران و نیازمندانی می بینند که با خون خود به آنها زندگی می بخشند. با همین نگاه است که در کشور خودمان شاهد ایثار و فداکاری کسانی هستیم که برای ترزیق زندگی به رگ های حیاتی نیازمندان سراز پا نمی شناسند و حضورشان در پایگاه‌های انتقال خون، بخصوص در ماه مبارک رمضان و بویژه در شب‌های قدر، پررنگ‌تر از همیشه است. اما در میان همین اهداکنندگان، انسان هایی هستند که اهدای خون را اولویت نخست زندگی‌شان قرار داده‌اند و نام خود را با افتخار در دفاترافتخارات سازمان انتقال خون ایران - به عنوان کسانی که زندگی بخش بیماران هستند- به ثبت رسانده و ماندگار ساخته اند؛ کسانی که جانمایه حیات را در طبق اخلاص می گذارند و حتی بدانجا می رسند که نام‌شان را در باشگاه صدتایی های اهدای خون به ثبت می رسانند. محمد احمدزاده عمید و مرتضی سائسی که دهه‌های پنجم و ششم زندگی‌شان را پشت سر می گذارند به عنوان یکی از چند رکورددار اهدای خون‌شناخته می‌شوند. آنها بهترین لحظه زندگی‌شان را الحظاتی می دانند که قطره‌های خون‌شان مانند آب حیات درخت خشکیده زندگی بیماران را آبیاری می کند و جوانه سبز در باغچه امید آنها می رویاند.

■ محمد؛ معنای زیبای زندگی

او از جمله نخستین افرادی است که با افتتاح سازمان انتقال خون (در مردادماه ۱۳۵۳ شمسی) داوطلب اهدای خون شد و با گذشت ۴۳ سال هنوز هم برای فرا رسیدن موعد اهدای خون لحظه شماری می‌کند. حادثه تلخ قطع شدن دستش هنگام کار هم نتوانست مانعی در برابر اراده محکم او باشد؛ و حالا سالهاست که تنها با یک دست زندگی می‌بخشد.

محمد احمدزاده عمید، با رکورد ۱۶۰ بار اهدای خون در تهران، یکی از رکورددارانِ اهدای خون است و بیش از ۲۰۰ مرتبه پلاسمای خون و پلاکت اهدا کرده است. او علاوه بر اجر معنوی اش، سلامت امروز و شادابی اش را نیز مدیون اهدای خون می‌داند و می‌گوید، تا روزی که توان داشته باشد برای بخشیدن زندگی به بیماران درنگ نخواهد کرد. او از روزی گفت که همراه دوستانش از سر کنجکاوی برای افتتاح ساختمان مرکزی اهدای خون رفت و برای نخستین بار خون اهدا کرد.

«۵۸ سال قبل در محله امیریه به دنیا آمدم. در کودکی از پدرم آموخته بودم که باید در هر شرایطی به انسان‌های دیگر کمک کنیم و نباید نسبت به درد دیگران بی‌تفاوت باشیم. سال ۵۳ وقتی ساختمان مرکزی سازمان انتقال خون در خیابان ویلای سابق توسط دکتر فریدون علاء، بنیانگذار این سازمان و وزیر بهداری وقت، افتتاح شد من به همراه چند نفر از دوستان برای کنجکاوی به آنجا رفتیم. برای نخستین بار بود که یک مرکز تحت عنوان اهدای خون راه‌اندازی می‌شد و تا پیش از آن کسی در ایران با خون دادن آشنایی نداشت. در آنجا مسئولان توضیحاتی درباره نحوه خونگیری و ضرورت اهدای خون و نیاز جامعه ارائه کردند. از حرف‌هایی که زده شد متوجه شدم با اهدای خون دیگر نیازی به واردات خون نخواهیم داشت و می‌توانیم زندگی انسان‌هایی که در سانحه تصادف یا برخی از بیماری‌های خاص به خون نیاز پیدا می‌کنند را تأمین کنیم. من هم آستین‌ها را بالا زدم و جزو نخستین نفراتی بودم که خون دادم. حس عجیبی داشتم و روزها با خودم فکر می‌کردم که خون من در رگ‌های چه کسانی جاری خواهد شد. وی ادامه داد: این شروع کار من بود و آن سالها به دلیل نبود سیستم‌های رایانه‌ای گاهی اوقات تا ۶ بار در سال خون می‌دادم. شرایط در زمان جنگ متفاوت‌تر بود و با هر موشکی که به پایتخت اصابت می‌کرد من و بسیاری از مردم داوطلب اهدای خون می‌شدیم. هر بار با اهدای خون احساس مفید بودن می‌کردم. در بیمارستان‌ها شاهد بودم که زندگی مجروحان سانحه تصادف به چند لیتر خون وابسته است و این ما بودیم که زندگی را به او هدیه می‌کردیم. همچنین بیماران تالاسمی و هموفیلی که برای زنده ماندن باید خون تزریق کنند از جمله افرادی هستند که زندگی‌شان به خون‌های اهدایی وابسته است.»

محمدزاده عمید به حادثه‌ای هم که باعث معلولیت او شد، اشاره کرد و ادامه داد: سال ۶۳ وقتی در یک کارخانه پلاستیک‌سازی با دستگاه پرس کار می‌کردم، دست راستم در زیر دستگاه ماند و از ناحیه آرنج قطع شد. وقتی مرا به بیمارستان منتقل کردند به دلیل خونریزی زیاد چند واحد به من خون تزریق کردند و آنجا معنای زندگی بخشیدن را با همه وجود درک کردم. قطع شدن دستم را بالا بزنند. او می‌گوید: «نخستین بار در سال ۱۳۴۹ و زمانی که فقط ۱۸ سال داشتم، خونم را اهدا کردم. آن روز در حال رانندگی به سمت قم و حرم حضرت معصومه(س) بودم که متوجه خودرویی شدم که تصادف کرده بود. توقف کردم و جلو رفتم تا شرایط را از نزدیک بررسی کنم. دو نفر از سرنشینان ماشین جان خود را از دست داده و سه نفر مجروح شده بودند. قبل از من یک نفر را برای درمان به بیمارستان انتقال داده بودند و دو نفر دیگر را که پدر و دختر بودند، سوار خودرویم کرده و به سمت بیمارستان نکویی قم حرکت کردم. در بیمارستان گفتند که این پدر و دختر ۱۰ ساله‌اش به خون نیاز دارند و گروه خون هر دوی‌شان هم A + است. من هم چون گروه خونی‌ام A+ بود، گفتم می‌توانم خون بدهم و دو واحد خون از من گرفتند. ۲۴ ساعت بالای سرشان در بیمارستان بودم تا مطمئن شوم حال‌شان خوب است و بعد بروم. آن روز حس عجیبی داشتم و با وجود آنکه ۱۸ سال بیشتر نداشتم اما احساس بزرگی می کردم. همان جا با خدا عهد کردم تا زمانی که بتوانم زندگی بخش بیماران نیازمند باشم و خون خودم را اهدا کنم. تصمیم گرفتم تا نهال زندگی این بیماران را با خون خودم آبیاری کنم. سالها بعد وقتی این پدر و دختر را در سلامت کامل دیدم از اینکه سهمی در زندگی‌شان داشتم خوشحال شدم. در این ۴۷ سال به شکل مستمر خون اهدا کردم و معتقدم خون بهترین هدیه‌ای است که خدا به همه ما داده است. قبل از انقلاب ماهی یک بار خون اهدا می کردم و بعد از انقلاب تا به امروز هر سه ماه به شکل منظم خون اهدا می‌کنم. وقتی مسافرت می‌رفتم با دیدن تصادف‌هایی که مجروح داشت همراه فرد مجروح به بیمارستان می‌رفتم تا اگر نیاز به خون داشت در همان بیمارستان اهدا کنم. خودم را همیشه در برابر مردم مسئول می‌دانم و از اینکه خدا چنین توان و فرصتی به من داده است خوشحالم و اگر یک روز از عمرم باقی مانده باشد، باز هم خون خودم را اهدا خواهم کرد.»

وی اضافه می‌کند: یک دختر هم دارم که پزشک است و در اسپانیا زندگی می‌کند. او هم زمانی که بیمارستان‌شان به خون نیاز داشته باشد، خونش را اهدا می‌کند. سلامتی‌ام را مدیون اهدای خون می‌دانم و تا به امروز نه بیمار شده‌ام و نه حتی دارویی مصرف کرده ام. بهترین راه سلامت ما اهدای خون است. این را هم بگویم که هیچگاه حجامت نکرده‌ام و اهدای خون را به مراتب مفیدتر می‌دانم. سال‌هایی را هم که به‌عنوان مهندس نیروی هوایی فعالیت می‌کردم، بسیاری از همکارانم را تشویق کردم تا خون خود را اهدا کنند و تا به امروز نیز با تلاش‌هایی که انجام داده‌ام افراد فراوانی با دعوت و تشویق من خون خودشان را اهدا کرده‌اند.

نیم‌نگاه

■ محمد احمدزاده عمید و مرتضی سائسی که دهه‌های پنجم و ششم زندگی شان را پشت سر می گذارند به عنوان رکورددار ان اهدای خون شناخته می شوند. آنها بهترین لحظه زندگی شان را لحظاتی می دانند که قطره های خون شان مانند آب حیات درخت خشکیده زندگی بیماران را آبیاری می کند؛ کسانی که جانمایه حیات را در طبق اخلاص گذاشته اند و حتی بدانجا رسیده اند که نام‌شان را در باشگاه صدتایی های (گرچه بسیار بیشتر از صد بار) اهدای خون به ثبت رسانده اند

[مرتضی سائسی]

[محمد احمدزاده عمید]

■ مرتضی؛ زندگی به شرط اهدای خون

دیدن یک صحنه تصادف مرگبار در جاده قم و کمک به سانحه دیده‌ای که زندگی‌اش در گرو کیسه‌ای خون بود، انگیزه‌ای شد تا سال‌های بعد از آن را صرف نجات انسان‌ها کند و امروز در ۶۵ سالگی یکی از اهداکننده‌های پروپاقرص مراکز اهدای خون باشد.

مرتضی سائسی که با ۱۸۹ بار اهدای خون یکی از رکورددارانِ اهدای خون در کشور است، از روزی گفت که در ۱۸ سالگی تصمیم گرفت برای زندگی بخشیدن به بیماران نیازمند به خون، آستین همت

جدول ســـودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۲۵۷۰

آسان

		۶		۲	۵		۳	
۴				۹		۲		
	۳				۷			۹
۸		۳						
۷	۶			۴			۲	۱
						۵		۴
۲			۹				۶	
		۸		۳				۷
	۹		۶	۵		۱		

۸	۶	۱	۷	۹	۵	۲	۳	۴
۳	۹	۶	۴	۲	۸	۷	۱	۵
۴	۲	۵	۱	۳	۶	۹	۸	۷
۶	۸	۳	۵	۷	۹	۴	۲	۱
۱	۵	۷	۶	۸	۴	۳	۹	۲
۹	۴	۲	۳	۱	۷	۵	۶	۸
۵	۱	۸	۹	۶	۳	۲	۷	۴
۷	۳	۹	۸	۴	۲	۶	۵	۱
۲	۷	۴	۲	۵	۱	۸	۴	۹

متوسط

				۸			۷	۶
		۸	۵					
		۳			۶	۴	۵	
۹	۴							
			۶		۱			
							۳	۵
	۱	۴	۳			۶		
					۴	۷		
۶	۹			۷				

۹	۶	۷	۸	۱	۴	۵	۳	۲
۵	۱	۸	۶	۷	۲	۹	۴	۳
۲	۳	۴	۵	۹	۳	۱	۶	۷
۷	۴	۳	۹	۶	۵	۲	۸	۱
۸	۲	۵	۱	۴	۷	۳	۹	۶
۱	۹	۶	۳	۲	۸	۷	۵	۴
۶	۵	۹	۴	۳	۱	۸	۷	۱
۴	۸	۱	۷	۵	۶	۴	۲	۹
۳	۷	۲	۲	۸	۹	۶	۱	۵

سخت

				۱	۳	۴		۶
		۱						
۴				۲		۸		۵
	۸			۴		۶		۲
۶		۷		۵			۴	
۹		۴		۶				۸
						۲		
۷		۵	۹	۳				

۸	۴	۹	۶	۱	۳	۴	۷	۶
۶	۷	۴	۱	۸	۹	۷	۵	۳
۳	۸	۶	۷	۵	۴	۱	۹	۲
۱	۹	۲	۴	۷	۸	۶	۳	۵
۷	۳	۸	۵	۶	۲	۹	۱	۴
۴	۶	۵	۳	۹	۱	۸	۲	۷
۵	۱	۷	۸	۴	۶	۳	۲	۹
۹	۲	۳	۲	۷	۵	۱	۴	۸
۲	۵	۱	۹	۳	۷	۲	۶	۴

دعای پای سفره افطار برای آن فرشته

اعضای پیکر دختر ۱۸ ساله ملایری چند بیمار نیازمند را با زندگی آشتی داد

سحر اسدی

چه قدر زیباست در ماه میهمانی خدا زندگی را به چند انسان که سال‌هاست با درد و رنج گذران عمر می‌کنند، هدیه کردن. چه فریبنده است با زبان روزه، عاشقانه به سوی معبود پر کشیدن. این تصویر زیبا را دختر ۱۸ ساله ملایری ترسیم کرد و به آرزویش رسید که اهدای اعضای بدنش به بیماران نیازمند بود.

سمیه علی قلعه باباجانی، دختر پرشور ملایری، در اوج جوانی وقتی با همه وجود روی دیوار اتاقش نوشت «آینده‌ای خواهم ساخت که گذشته‌ام با چشمان اشک آلود مقابل آن زانو بزند»، گویی ایمان داشت که این آینده زیبا تقدیر اوست. مقدر بود که چندین بیمار هریک با گرفتن یک عضو از بدن او بار دیگر به زندگی سلام کنند و پای سفره افطار فرشته‌ای را که به آنها زندگی بخشیده، دعا کنند.

هنوز هم کوچ ناگهانی سمیه برای خانواده‌اش باور کردنی نیست. پدر در حالی که خود را برای خاکسپاری دخترش آماده می‌کرد، با ناباوری از روزهایی گفت که سمیه از آنها خواسته بود در صورت مرگ مغزی اعضای بدن او را به بیماران نیازمند اهدا کنند.

محمد علی قلعه باباجانی با بیان اینکه سمیه دختر چهارم و آخرین فرزندش بود، گفت: از کودکی روحیه بسیار شادی داشت و همیشه از اینکه به دوستان یا اطرافیان کمک کند خوشحال می‌شد. اگر در خانه نبود همه جا سکوت بود و وقتی به خانه می‌آمدم با لبخند به استقبال من می‌آمد. وی ادامه داد: ماه مبارک رمضان سال گذشته وقتی برنامه جشن نفس از تلویزیون پخش می‌شد سمیه با دیدن خانواده‌هایی که اعضای بدن عزیزانشان را اهدا کرده بودند از مادرش خواست درصورتی که مرگ مغزی شد اعضای بدن او را نیزبه بیماران نیازمند اهدا کنند. مادرش از شنیدن این حرف گریه کرد و من هم خیلی ناراحت شدم. مادرش گفت ما می‌خواهیم تو را عروس کنیم و آرزوهای زیادی برایت داریم و نباید از مرگ حرف بزنی. سمیه برای اینکه مادرش بیشتر از این ناراحت نشود ادامه نداد ولی من می‌دانستم این خواسته قلبی او است.

این پدر درباره روزی که دخترش پر کشید گفت: سمیه برای کنکور آماده می‌شد و در مقطع پیش دانشگاهی درس می‌خواند. بسیار دختر با ایمانی بود و به نماز و روزه اعتقاد زیادی داشت. با شروع ماه مبارک رمضان شب‌ها همراه مادرش سفره سحری را آماده می‌کرد و بلافاصله بعد از آن سراغ درس خواندن می‌رفت. مدتها بود که برای یکی از امتحانات نهایی‌اش استرس زیادی داشت. آن روز وقتی به اتاقش رفت به خواهرش گفته بود استرس زیادی دارد. در یک لحظه با شنیدن فریاد دخترم به اتاق رفتیم. سمیه بیهوش روی زمین افتاده بود. به سختی نفس می‌کشید. بلافاصله با اورژانس ملایر تماس گرفتیم اما متأسفانه آنها بعد از ۴۰ دقیقه بر بالین او آماده شدند و با اعلام اینکه دخترم دچار ایست تنفسی شده است او را به بیمارستان غرضی منتقل کردند. دخترم در بخش مراقبت‌های ویژه بستری و با شوک دوباره احیا شد اما پزشک معالج گفت به‌دلیل نرسیدن اکسیژن به مغز مرگ مغزی شده است. شنیدن این جمله برای ما بسیار سنگین بود. ۱۲ روز در بیمارستان بستری بود تا اینکه پزشکان پیشنهاد اهدای اعضای بدن او را مطرح کردند. در آن لحظه یاد حرف های دخترم در ماه مبارک رمضان سال گذشته افتادم. آرزو داشت که اعضای بدنش اهدا شود تا چند بیمار نیازمند به زندگی بازگردند. ما هم تصمیم گرفتیم آخرین خواسته و آرزوی او را برآورده کنیم. پس از امضای برگه رضایتنامه او را به بیمارستان سینای تهران منتقل کردند و ۱۰ عضو حیاتی او به بیماران نیازمند اهدا شد.

مریم علی قلعه باباجانی خواهر سمیه نیز از آرزوی مادرش برای شنیدن دوباره صدای قلب سمیه گفت و ادامه داد: سمیه خواهر کوچک ما بود و هنوز هم کسی باور نمی‌کند که صدای خنده‌های او برای همیشه خاموش شده است. می‌خواست در رشته پرستاری ادامه تحصیل بدهد و هر بار همراه مادرم به بیمارستان می‌رفت با دیدن پرستارها از آنها می‌خواست دعا کنند تا او هم یک روز پرستار شود. عاشق پرستاری بود و می‌خواست لباس سفید مقدس پرستاری را به تن کند. سمیه سابقه بیماری یا تشنج نداشت و آن روز وقتی دچار تهوع شد بخشی از مایع معده وارد نای شده و مانع تنفس او شد. متأسفانه به دلیل دیر رسیدن اورژانس اکسیژن به مغز او نرسید و دچار مرگ مغزی شد. او در ماه مبارک رمضان با ایثار اعضای بدنش به دیدار معبود رفت. تنها چیزی که می‌تواند دل مادرم را آرام کند شنیدن دوباره صدای قلب سمیه است. دوست داریم بدانیم قلب او در سینه چه کسی می‌تپد و اعضای بدنش لبخند را بر چهره درد کشیده چه کسانی نشانده است.